

اقتصاد سیاسی در خاورمیانه

## دولت، طبقه و توسعه\*

آلن ریچارد و جان واتر بوری

شهرز ابراهیمی

آفریقا - مورد توجه قرار گرفته، در این منطقه کمتر مورد توجه بوده است. لذا کتاب با رویکرد سوم منطقه خاورمیانه را مطالعه کرده است. از این نقطه نظر، رویکردهای دیگر تقلیل گرا هستند یعنی یک فاکتور خاص را مطالعه کرده و بسیاری از عوامل دیگر را در نظر نمی گیرند.

«بازی آرام توسعه» معمولاً در امریکای لاتین، آسیای جنوب شرقی و تا اندازه ای در آفریقا متمرکز شده است. از این رو خاورمیانه در ادبیات توسعه جایگاه چندانی ندارد و هدف نویسندگان این کتاب به نوعی پرکردن این

\* . متن حاضر برگردان فشرده کتاب زیر است:

Alan Richards and John Waterbury, **A Political Economy of the Middle East: State, Class, and Economic Development**, (Westview Press: Boulder, San Francisco, & Oxford, 1990)

### ۱- مقدمه

در مطالعه منطقه خاورمیانه عمدتاً سه رویکرد به چشم می خورد که عبارت اند از: رویکرد «روانشناختی» که بر ویژگی های روانی و تأثیر آن بر اجتماع و توسعه تمرکز کرده است؛ رویکرد «فرهنگی» که بیشتر به مذهب و فرهنگ و تأثیر آن بر وضعیت کنونی خاورمیانه می پردازد، و به خاطر نقش چشم گیر مذهب در این منطقه، منشا ادیان تاریخی بودن آن (اسلام، مسیحیت و یهودیت) و نیز تأثیر آن بر نوع کشمکش و همکاری، رویکرد غالب به شمار می رود؛ اما در این میان رویکرد «اقتصاد سیاسی» - رویکرد سوم - آن چنان که در مناطق دیگر - به ویژه امریکای لاتین، آسیای جنوب شرقی و نیز

فقیر استاندارد مطلق زندگی شان کاهش پیدا می‌کند و بالاخره این که برخی از بخش‌های اقتصادی و تولیدی ممکن است سریع‌تر از برخی دیگر رشد نمایند. نویسندگان این ویژگی‌ها و مشخصات رشد غیرمتعادل و نامتوازن را «تحول ساختاری» نام می‌گذارند. منظور از «ساختارها و خطمشی‌های دولت»، سازماندهی انحصاری ابزار و وسایل قاهر و جابر در درون جامعه و مداخله در اقتصاد و نهادهایی است که از طریق آنها این مداخله انجام می‌گیرد. و بالاخره «طبقه اجتماعی» عبارت از گروه‌هایی از مردم با مجموعه معینی از حقوق مالکیت است.

نویسندگان این سه فاکتور را به صورت یک مدل سه ضلعی نشان می‌دهند که هر یک از سه رأس آن به صورت مستقل در نظر گرفته می‌شود که هم تأثیرگذار و هم تأثیرپذیر هستند:



به بیان نویسندگان کتاب، جریان رشد اقتصادی و تحول ساختاری جریانی یکنواخت نیست و این عدم یکنواختی به واسطه مداخله شدید دولت در تنگناهای بی‌شمار و مسائل و مشکلات جدی اقتصاد خرد و کلان متجلی می‌شود.

خلاً بوده است. کتاب حاوی ۱۵ فصل است. نویسندگان در فصل اول (مقدمه) ضمن بحث از پیشینه تاریخی مطالعات خاورمیانه و معرفی برخی از آثار قبلی این‌گونه بیان می‌کنند که رویکرد اقتصاد سیاسی اغلب به فراموشی سپرده شده است. رهیافت نویسندگان تمرکز به مسائل بزرگ در تغییر و تحول اجتماعی و اقتصادی خاورمیانه و نه صرفاً کشوری خاص است. به اعتقاد نویسندگان، تمام جوامع این منطقه، با مسائل مشابه در استخراج و به‌کارگیری منابع، ایجاد یک بخش صنعتی، مدرنیزه کردن کشاورزی و جذب بخش بزرگی از جمعیت به شهرها مواجه هستند. همچنین این کشورها در صدد نگهداشتن یک نظم سیاسی و ایجاد تأسیسات نظامی کارآمد هستند.

فصل دوم تحت عنوان «چارچوب مطالعه»، یک مدل اقتصاد سیاسی برای کشورهای کمتر توسعه یافته (LDC) و خاورمیانه ارائه می‌دهد. در این فصل همچنین تعاریفی از سه متغیر مورد بحث؛ رشد اقتصادی و تحول ساختار، ساختارها و خطمشی‌ها، و طبقات اجتماعی طرح شده است. منظور از «رشد اقتصادی»، افزایش در میزان تولید است و البته این فرآیند اغلب نامساوی و نابرابر است. برخی گروه‌ها و افراد در طی این فرآیند به درآمدهای بالایی دست یافته و برخی دیگر درآمدهایشان را از دست می‌دهند. در این فرآیند اغلب افراد

نویسندگان در پایان این فصل به پنج استراتژی توسعه؛ صدور محصولات کشاورزی، صدور منابع معدنی، جانشینی واردات، صادرات صنعتی و توسعه کشاورزی پرداخته‌اند و نتیجه می‌گیرند که در واقع ترکیب استراتژی‌ها در منطقه خاورمیانه یک هنجار شده است. این ترکیب و تلفیق استراتژی‌ها مثل صدور محصولات کشاورزی با جانشینی واردات، دست کم، ریسک‌های استراتژی تک گانه را کاهش می‌دهد. ولی این تلفیق همواره مشکل است، چون هر استراتژی به معیار متفاوت و بعضاً مانع‌الجمع نیاز دارد.

فصل سوم تحت عنوان «رئوس کلی رشد اقتصاد و تحول ساختاری» در واقع یک صورت برداری از منابع موجود منطقه، و خط کلی الگوهای اصلی رشد و اشکال رشد است.

اقتصاد سیاسی خاورمیانه در واقع به وسیله سه واقعیت ساده: باران کم، سرعت رشد جمعیت و جوان بودن جمعیت مشخص می‌شود. عمده مواد معدنی در حوزه آفریقای شمالی، ترکیه و ایران به استثنای ذخایر فسفات مراکش و صحرای غربی که دارای دوسوم ذخایر فسفات جهان هستند، متمرکز شده است. تمرکز جغرافیایی ذخایر نفت و گاز در خاورمیانه است. این منطقه نزدیک به  $\frac{2}{3}$  ذخایر نفت جهان را دارد. چهار کشور (عربستان، کویت، عراق و ایران) تقریباً ۷۵ درصد ذخایر منطقه یعنی تقریباً ۵۰ درصد همه ذخایر نفت دنیا را در خود جای داده‌اند.

منطقه دارای دو کشور بسیار ثروتمند کویت و امارات متحده عربی است که از استاندارد بالای زندگی مثل کشورهای توسعه یافته برخوردارند، ولی در عین حال برخی کشورها مثل سودان در فقر به سر می‌برند.

رشد از نظر بخش‌ها هم نامساوی بوده است؛ این است جوهره تحول ساختاری. سهم «کشاورزی» در همه کشورها کاهش پیدا کرده است. دو گروه از کشورها، نرخ‌های رشد سریع در بخش صنعتی داشتند که عبارت‌اند از صادر کنندگان نفتی مثل الجزایر، لیبی، عربستان سعودی و امارات که از سال ۱۹۶۵ با صنعت ابتدایی آغاز کردند و گروه دیگر که دارای تاریخ صنعتی بلند مدتی هستند مثل ترکیه، ایران، مصر و تونس. بخش دیگر یعنی «خدمات»،  $\frac{1}{3}$  تا بیش از نیمی از تولید را در منطقه به خود اختصاص داده است.

نویسندگان در پایان این فصل یک رده‌گان‌شناسی از رشد اقتصادی ملی و الگوهای تحول ساختاری ارائه می‌دهند. در این رده‌گان‌شناسی کشورها به پنج گروه تقسیم شده‌اند:

#### ۱- Coupon Clippers

در این رده، کشورهای لیبی، کویت، عمان، امارات، بحرین و قطر قرار می‌گیرند که دارای ویژگی نفت زیاد و جمعیت نسبتاً کم هستند. این گروه از کشورها وابسته به نفت بوده و

احتمالاً در آینده نیز همچنان وابسته خواهند ماند. درآمدهای آنها اغلب از سرمایه‌گذاری‌های ماورا بحار کسب می‌شود. کویت در این زمینه از بقیه موفق‌تر بوده است.

## ۲- The Oil Industrialization

عراق، ایران، الجزایر و عربستان در این رده جای می‌گیرند، این کشورها با ویژگی صادرات نفت و جمعیت کافی و با داشتن منابع دیگر مشخص می‌شوند. صنعتی سازی برای این کشورها یک گزینه واقعی است.

## ۳- Watchmakers

اسرائیل، اردن، تونس و سوریه در این رده جای می‌گیرند، ویژگی این کشورها منابع طبیعی محدود، سرمایه‌گذاری‌های متمرکز بر سرمایه انسانی و صدور محصولات صنعتی مهارت‌بر هستند.

## ۴- NICs (کشورهای تازه صنعتی شده)

ترکیه، مصر و مراکش در این رده قرار می‌گیرند؛ یا هیچ نفتی نداشته و یا دارای نفت کافی نیستند. این کشورها دارای جمعیت زیاد، زمین‌های کشاورزی خوب و یک تجربه طولانی از تولید صنعتی هستند.

## ۵- Agro-Poor

سودان و یمن در این گروه هستند و فقیرترین

کشورهای منطقه محسوب می‌شوند. در این جا رشد بر پایه استراتژی توسعه کشاورزی می‌تواند مایه امید باشد. فقدان منابع طبیعی و کمبود سرمایه انسانی، صنعتی سازی را برای این کشورها یک آرزوی دست نیافتنی ساخته است.

فصل چهارم تحت عنوان «تأثیر سرعت رشد جمعیت»، نتایج اقتصادی رشد جمعیت را بررسی کرده است. دو عامل، یکی عامل فرهنگی (اسلام) و دیگری بالا رفتن درآمدها به میزان رشد جمعیت تأثیر گذاشته است. البته سیاست‌های دولت بر میزان فراوانی جمعیت بی‌تأثیر نبوده است.

ویژگی مهم کشورهای خاورمیانه، تعداد زیاد جمعیت جوان آنها نسبت به جمعیت کل است. این امر دارای پیامدهای اقتصادی و سیاسی بر جمعیت کشورهای MENA (خاورمیانه و آفریقای شمالی) است، و تأثیرات اصلی این امر هم اقتصادی می‌باشد؛ مثلاً سرمایه‌گذاری به سوی هزینه‌های اداری، اجتماعی مانند تأمین مسکن و سیستم‌های فاضلاب و آب آشامیدنی منحرف می‌شود، نیز مقدار زیادی از سرمایه‌گذاری ممکن است برای جبران آفت‌های ایجاد شده توسط رشد جمعیت ضروری باشد. از سوی دیگر، سرعت افزایش جمعیت سرعت رشد شهرها را بیشتر و رشد تقاضا برای غذا را نیز زیادتر می‌کند. در این صورت مشکل «امنیت غذایی» مطرح شده و

توزیع در آمد را بدتر می نماید. از نظر سیاسی نیز

این مسئله این تأثیر را دارد که نمی توان بین تجارب رهبران و جمعیت ها ارتباط برقرار نمود. به عنوان مثال چرچیل، روزولت، ترومن، استالین و دوگل برای نسلی حکومت می کردند که در تراموای رکود جهانی و جنگ جهانی دوم تجربه یکسانی داشته اند، ولی در خاورمیانه این چنین نیست؛ به عنوان مثال در الجزایر در سال ۱۹۸۰، ۶۰ درصد جمعیت زیر ۱۹ سال بود و این امر اشارات سیاسی تکان دهنده ای دارد. همچنین تفاوت های جمعیتی از نظر زبانی، قومی و مهاجرت وضعیت مخاطره آمیز سیاسی ایجاد می کند.

در نهایت این که برای کمک به رشد اقتصادی، هر فرد خاورمیانه ای نیاز به بهداشت مناسب، تعلیم و تربیت، و برخی مهارت های حرفه ای دارد، اما تعداد کمی از کشورهای منطقه می توانند از عهده آنها بر آیند.

فصل پنجم «سرمایه انسانی» را مورد بحث و بررسی قرار داده است. مسئله «سرمایه انسانی» به ویژه برای کشورهای خاورمیانه و آفریقای شمالی اهمیت زیادی دارد، چون این منطقه به استثنای نفت از نظر منابع طبیعی نسبتاً فقیر است، لذا بسیاری از تحلیل گران بر این عقیده هستند که توسعه انسانی باید در مرکز طرح های توسعه ملی قرار گیرد. برخی از کشورها تا اندازه ای در این مسیر حرکت کرده اند، ولی اغلب، زنان از این نظر در مضیقه

هستند.

بهداشت و تعلیم و تربیت دو حوزه ای هستند که در آن تقریباً همه کشورهای خاورمیانه ای یک برنامه پیشرو برای شهروندان شان تعهد کرده اند؛ اینها حوزه هایی هستند که در آن تاحدودی پیشرفت، ایجاد شده است. ولی خاورمیانه از بلاهای دو گانه؛ مرگ و میر اطفال و بی سواد باقی ماندن جوان ها رنج می برد. پیشرفت، متناسب با استانداردهای بین المللی، سطح کلی متوسط در آمد و تولید ناخالص داخلی سرانه این کشورها نیست.

فصل ششم به کشاورزی و امنیت غذایی پرداخته است. تقاضای سریع غذایی و عرضه کند، این منطقه را کمتر خود کفا کرده است. رشد سریع جمعیت و گسترش در آمد سرانه به دلیل افزایش ناگهانی نفت در دهه ۱۹۷۰ تقاضا برای غذا را افزایش داد. همزمان فشارهای طبیعی و اجتماعی (که بعضی مواقع به وسیله خط مشی های دولت بدتر شده است)، پاسخ عرضه داخلی را محدود نمود. البته براساس استانداردهای بین المللی محصول کشاورزی خاورمیانه کاملاً رشد داشته است، ولی نسبت به میزان افزایش تقاضا کم بوده است.

یک پاسخ دولت ها برای تأمین تقاضاها، «واردات غذایی» بوده است. واردات سالانه تقریباً ۱۲ درصد از سال ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰ رشد یافت. واردات غذایی کنترل حکومت ها بر تقاضاهای استراتژیک غذای شهری را افزایش داد، هر چند

اتکای زیاد به واردات غذا دارای خطرات سیاسی است.

غیر از استراتژی واردات، کمی از کشورها برای پاسخ به افزایش تقاضا، استراتژی «امنیت غذایی براساس صادرات» را اتخاذ کردند و تقریباً همه سیاست‌های کشاورزی جانشین واردات را طرح ریزی کردند. در این راستا آنها

یک استراتژی توسعه و توزیع زمینی و توسعه بازار داخلی را اجرا نمودند و از این طریق کنترل خودشان را بر همه مناطق کشور افزایش داده، دست به اصلاحات ارضی و حقوق زمین داری زدند. چند مسئله در زمینه اصلاحات ارضی و حقوق زمین داری شایان اهمیت است:

۱- حقوق زمین داری پیش از اصلاحات ارضی شبیه Bimodalism (تعداد کمی از مزارع بزرگ آمیخته با بسیاری از مزارع بسیار کوچک) امریکای لاتین بوده است تا سیستم‌های دهقانی کوچک آسیای شرقی؛

۲- دولت همچنان در شکل دادن به الگوهای حقوق زمین داری موثر باقی می‌ماند؛

۳- اصلاحات ارضی نابرابری‌های موروثی گذشته را کاهش داده، اما آن را از میان نبرده است؛

۴- دولت‌ها اخیراً از کشاورزی بخش دولتی کناره گرفته‌اند و در واقع تمایل به سوی اتکای زیاد به بخش خصوصی می‌باشد.

بالاخره این که اصلاحات ارضی دارای اثرات سیاسی بوده است؛ حمله به قدرت

سیاسی زمین داران بزرگ (اربابان) جوهره اصلاحات ارضی در سراسر منطقه بوده است. به عنوان مثال شاه ایران در سال ۱۹۵۳ با طرح اصلاحات ارضی به این دلیل موافقت کرد که معتقد بود از این طریق مخالفانش - همچون مصدق و یاران او نیز علمای شیعه - را تضعیف خواهد کرد.

اصلاحات ارضی به شکل‌گیری طبقه جدید در حومه کشورها نیز منجر شده است؛ در برخی از موارد اجاره‌دهندگان پیشین (در دوره bimodalism) به مزرعه داران کاپیتالیست تبدیل شده‌اند، به تکنولوژی جدید کشاورزی روی آورده و دارایی شان را به بهای تنزل دارایی همجواری کوچک ترشان زیادتر کرده‌اند. بنابراین مزرعه داران بزرگ در مسیر سود افتاده‌اند و در این راستا هم به کارگیری تکنولوژی جدید و هم ختمش‌های دولت غالباً به نفع آنها بوده است.

تأثیر دیگر این برنامه تقویت یکنواخت قدرت اقتصادی و اجتماعی طبقه متوسط روستایی بوده است. در مصر، سوریه، عراق، الجزایر و ایران این مسئله روی داده است. این طبقه متوسط به رقبای زمین داران بزرگ تبدیل شده‌اند، مزایای سوبسیدهای حکومتی را بر خود اختصاص داده و از کنترل حکومت بر محصولاتشان طفره می‌روند.

فصل هفتم ظهور بخش عمومی (دولت) را مورد بررسی قرار داده است. در این فصل،

نویسندگان ضمن بحث از ویژگی‌های دولت‌های خاورمیانه به طور تاریخی به دولت به مثابه معمار تحول ساختاری نگاه می‌کنند. به اعتقاد نویسندگان، رهبران خاورمیانه خودشان را به صورت سرپرست، معمار و طراح تلقی می‌کنند. در کل منطقه فرض شده است که بخش خصوصی نمی‌تواند به این وظایف و تعهدات (تعهد به توسعه و استفاده از منابع) و بسیج منابع و طرح ریزی آنها متکی باشد. دولت بخش خصوصی را از نظر مالی بسیار ضعیف، وابسته به بازرگانی و تجارت، علاقه‌مند به منافع کوتاه مدت و بهره‌کشی و نیز ارتباط با منافع متروپل و تمایل به صدور سرمایه به جای راه‌اندازی مجدد سرمایه تلقی کرده است. در نتیجه، در هیچ جایی از منطقه بخش خصوصی از مشروعیت بهره‌مند نشده است.

در این راستا مسئله برابری برای رهبران مهم بوده است؛ توزیع عادلانه دارایی‌ها بعد از استعمار زدایی در این جوامع به یک هدف عمومی در سراسر منطقه تبدیل شد. رکود دهه ۱۹۲۰ و فقر ایجاد شده به وسیله جنگ جهانی دوم این رهبران را به موضوع برابری حساس نمود. این گونه تصور می‌شد که بخش خصوصی نمی‌تواند نابرابری‌ها را بر طرف کند، بلکه آن را تشدید می‌نماید. از این نظر ترکیه که با موفقیت در برابر نیروهای اروپایی (ایتالیا، فرانسه و یونان) جنگید، یک الگو بوده است. آن

کشور یک رهبری قوی و الهام بخش یعنی کمال آتاتورک را داشت، و از نظر تاریخی هم از دهه ۱۹۳۰ دارای یک ساختار نظامی معتبر، بخش صنعتی متنوع و گسترش سیستم تعلیم و تربیت و آموزشی بوده است. دولت از طریق دولت‌گرایی (statism) ثروت ملت و شکوفایی دولت را تضمین نمود و استراتژی پیش گرفته شده نیز استراتژی جانشینی واردات بود.

فصل هشتم به تناقض‌های رشد دولت - محور پرداخته است. به اعتقاد نویسندگان، مداخله‌گرایی دولت و همچنین کارآفرینان عمومی از نظر مالی و اقتصادی عملکرد مطلوبی نداشته‌اند. در بخش‌های نفت خام و بانکداری، کار آفرین‌های عمومی (دولتی) از کسب سود ناتوان بوده، صرفاً به شبکه‌ای از مصرف منابع دولتی و سوبسیدهای آن تبدیل شده بودند. صنعت نیز از نظر بین‌المللی فاقد رقابت بوده و بسیاری از «صنایع کوچک» به دلیل نارسایی‌های قیمت و ناکارایی تکنیکی رشد نکرده‌اند. در حالی که صنعت سنگین به سرعت رشد می‌یافت، در همان حال کشاورزی و صنعت کوچک مورد غفلت قرار گرفته بود. به علاوه اهداف گوناگون کارآفرینان دولتی به مدیران این صنایع انگیزه کمتری برای کمیته کردن هزینه‌ها می‌داد.

«شکاف منبع» (سرمایه‌گذاری منهای پس اندازهای داخلی) نسبت به LDC (کشورهای کمتر توسعه یافته) بسیار زیادتر بود. البته

کشورهای صادر کننده نفتی پس اندازشان بیشتر از آن کشورهایی بود که پول‌های پس انداز شده را به کار می‌انداختند. این پدیده منتهی به ظهور یک طبقه بندی جدید از کشورهای در حال توسعه شد. در اصطلاح بانک جهانی به این دسته از کشورها «صادر کنندگان نفتی مازاد سرمایه» اطلاق می‌شد که شامل ایران، عراق و الجزایر می‌شد که پس اندازهای ملی کافی برای سرمایه گذاری در اختیار داشتند.

در مقابل گروه دیگری از کشورها؛ سوئدان، مراکش، تونس، مصر، سوریه، ترکیه و اسرائیل در سال ۱۹۸۵ شکاف‌های منبع به میزان ۲ تا ۱۱ درصد تولید ناخالص داخلی داشتند. در یمن و اردن شکاف منبع به میزان ۳۶ درصد و ۴۴ درصد تولید ناخالص داخلی بود که این شکاف‌ها بیشتر از طریق استقراض مستمر خارجی، با کمک ایالات متحده و صادرکنندگان دارای مازاد سرمایه خلیج فارس پر می‌شد.

علی‌رغم این مسئله، تلاش‌هایی برای جذب و فعال کردن بخش خصوصی صورت گرفته است، ولی روی هم رفته وزنه اقتصادی کار آفرینان در سال‌های اخیر کمتر شده است. فصل نهم کتاب به ظهور «انفتاح» (Infitah) در خاورمیانه پرداخته است. «انفتاح» در واقع مفهومی است برای نشان دادن تغییر و تحولات و سیاست‌های اقتصادی دولت با تأکید بر بخش خصوصی، اصلاح ساختار تصمیم‌گیری

بخش عمومی، گشودگی در برابر بازارهای بین‌المللی و اتکای بیشتر به نیروهای بازار. بسیاری از دولت‌های منطقه به این سمت حرکت نموده‌اند که حاصل سه نیروی عمده بوده است: مشکلات و تناقضات رشد دولت - محور، بازیگران طبقاتی (که به وسیله رشد دولت - محور تقویت شدند)، و فشار و نفوذ از خارج.

به طور کلی به اعتقاد نویسندگان، انفتاح پاسخی به مسائل و مشکلات مربوط به رشد دولت. محور بوده و سپس به وسیله اتفاقات و پیشامدهای بین‌المللی تسریع شده است.

عناصر مهم پیشامد اقتصادی خارجی که به انفتاح مساعدت نمود عبارت‌اند از: افول وضعیت تجارت، افزایش نرخ‌های بین‌المللی سود، افزایش بدهی‌ها و رکود در آغاز دهه ۱۹۸۰. نکته مهم این است که تعامل این نیروها با مشکلات خارجی، اهرم نفوذ کارگزاران خارجی (صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی)، اعطا کنندگان کمک‌های یک جانبه و بنگاه‌های چند ملیتی را افزایش داد.

در پایان فصل، نویسندگان به این نکته پرداخته‌اند که انفتاح به چه معنا نمی‌باشد: از نظر آنان انفتاح به معنی از قدرت فرو افتادن بخش عمومی - حتی در ترکیه - نمی‌باشد، و حتی به معنای گرایش دولت‌ها به جامعه مدنی نیست (البته در ترکیه و مصر تا اندازه‌ای این چنین بوده است).

فصل دهم به اقتصاد سیاسی شهری پرداخته است. به بیان نویسندگان، با توجه به سابقه تاریخی، بیشتر جمعیت خاورمیانه در شهر زندگی می‌کنند و در بسیاری از موارد جمعیت متمرکز در یک یا دو شهر بزرگ است. به عنوان مثال بیش از ۴۰ درصد از شهرنشینان مراکش فقط در کازابلانکا و رباط زندگی می‌کنند.

رشد جمعیت شهری از دو عامل نشأت می‌گیرد که عبارت‌اند از: مهاجرت از روستا، و رشد طبیعی جمعیت شهری. محرک‌های رشد عبارت‌اند از: جستجوی شغل اضافی، دنبال کردن شغل‌های غیر رسمی، بیکاری در حوزه‌های روستایی، و بالاخره مسئله بیماری هلندی (Dutch Disease) که عبارت است از تغییر شرایط تجاری کشاورزی، عدم تناسب

تمرکز هزینه در شهرها و به ویژه ترقی زیاد خدمات ساختمانی در دهه ۱۹۷۰ که شکاف بین درآمد‌های روستایی و شهری را افزایش داد. این امر دارای پیامدهایی بر اشتغال و بازار کار می‌باشد که بازار کار مرکب از سه بخش عمومی، رسمی و غیررسمی است. این مسئله دارای مشکلاتی برای بخش مسکن وزیر ساخت‌ها و نیز موجب خشونت‌های سیاسی در شهرها هست؛ از کارگران گرفته تا دانشجویان و تاجران شهری، مستعد خشونت می‌شوند.

فصل یازدهم، رژیم‌های سیاسی در خاورمیانه را بررسی کرده است. کلاً سه دسته

رژیم سیاسی در خاورمیانه قابل مشاهده است که عبارت‌اند از: جمهوری سوسیالیستی، لیبرال موناشری‌ها، و پلورالیسم بدون موناشری.

از همه انواع رژیم‌هایی که در خاور میانه بعد از جنگ جهانی دوم روی کار آمده‌اند، شایع‌ترین و متداول‌ترین آنها «جمهوری‌های سوسیالیست» بوده‌اند و لذا استراتژی‌های رشد اقتصادی و مداخله دولت از این زاویه معنی پیدا می‌کند؛ مدل دولت‌گرایی (statism) ترکیه، الگویی برای کشورهای همسایه منطقه‌ای یعنی مصر، سوریه، عراق، یمن شمالی، سودان، تونس و الجزایر شد. دولت توده‌ای قذافی در لیبی و رژیم سابق مارکسیستی در یمن نیز از این دسته هستند. این رژیم‌ها هم از نظر تعداد زیاد و مسلط بوده‌اند و هم دوام و پایداری قابل ملاحظه‌ای داشته‌اند.

شاهان ایران و شیوخ خاورمیانه‌ای سیاست‌های بسیار متفاوتی از جمهوری‌های سوسیالیستی ترویج داده‌اند؛ دولت‌های هدفمند، تمایل به توسعه و زور نظامی. اینها جزو «لیبرال موناشری‌ها» طبقه‌بندی می‌شوند.

این دسته از نظام‌های سیاسی دارای دو ویژگی: ۱. دعوی حق‌خدایی به حکومت؛ و ۲. دست‌یازیدن به گوناگونی و پلورالیسم هستند. همچنان که آتاتورک مدل رهبران جمهوری‌های سوسیالیست بود، ملک فیصل اول در عراق هم به عنوان الگوی موناشری‌های خاورمیانه محسوب می‌شود.

دسته سوم «پلورالیسم بدون موناشری» می‌شود؛ و ۳. استراتژی‌های اقتصادی بسیاری است؛ سه کشور وجود دارند که در سیاست‌های انتخاباتی لیبرال برای دوره‌های مدیدی افراط به خرج داده‌اند: اسرائیل، لبنان و ترکیه. سودان این تجربه را بین سال‌های ۱۹۶۴ و ۱۹۶۹ داشته و مصر نیز یک تجربه لیبرال تحت کنترل بعد از سال ۱۹۷۶ داشته است.

فصل دوازدهم، تحت عنوان همبستگی گرایی (solidarism) به اشکال جدید مقاومت که در مقابل ساخت جامعه جدید عرض اندام می‌نمایند، پرداخته است؛ قبایل، گروه‌های قومی، طوایف و فرقه‌های مذهبی و نیز واحدهایی که از اعضای خود برابر بوالهوسی‌های دولت‌ها و بازارهای قدرتمند حمایت به عمل می‌آورند. طبیعی است این اشکال قدیمی در روند حرکت جامعه به سوی سیستم‌های دولت جدید معاصر در خاورمیانه، نقش سنتی خود را از دست می‌دهند.

سپس نویسندگان به ناتوانی احزاب در خاورمیانه پرداخته‌اند. به اعتقاد آنان چند دلیل عمده برای ناتوانی رشد حزبی در منطقه وجود دارد که عبارت‌اند از: ۱. احزاب در خاورمیانه از بالا به پایین ایجاد می‌شوند و نه از پایین به بالا؛ ۲. احزاب مرتبط با دولت هستند؛ به عنوان مثال در عراق صدام حسین هم حزب و هم حکومت را اداره می‌نماید. کادرهای حزبی، بوروکرات‌ها هستند و خطمشی‌ها نه در داخل حزب، بلکه در وزارتخانه‌های آنها تعیین

می‌شود؛ و ۳. استراتژی‌های اقتصادی بسیاری از دولت‌های خاورمیانه، یک الیت تکنوکرات متشکل از برنامه‌ریزان، کارشناسان مالی، مدیران و مهندسان ایجاد کرده است. به عنوان مثال در الجزایر، بومدین این مفهوم از سازماندهی حزبی و سلطه تکنوکراتیک را ارائه نمود.

فصل سیزدهم به موضوع مهم ارتش و سیاست پرداخته است. طی دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ در ادبیات «توسعه سیاسی» این تمایل وجود داشت که از رژیم‌های نظامی در کشورهای کمتر توسعه یافته (LDC) طرفداری شود، به این صورت که مقامات نظامی به صورت نوحوا، ملی‌گرا، منضبط و متعهد به ارزش‌های شایسته سالاری نگریده شوند. خاورمیانه، نخستین نمونه آن را در آتاتورک مشاهده نمود که مورد تأسی رضا شاه، عبدالناصر و بومدین قرار گرفت. این مدل تحت عنوان «انقلاب از بالا» و نیز اقتدارگرایی بوروکراتیک که بیشتر در امریکای لاتین رایج بود، نامیده شده است. این مدل در ترکیه بعد از کودتای نظامی سپتامبر ۱۹۸۰ اطلاق شد که در آن زمان ترکیه سیاست «جانشینی واردات» را رها نمود و به استراتژی «توسعه صادرات» روی آورد. این چنین استدلال می‌شد که برای رقابت پذیر ساختن کالاها ساخت ترکیه، دولت اقتدارگرای نظامی لازم است که بتواند به نیروی کار نظم بخشیده، دستمزدها را در سطح پایین نگه دارد و با چند ملیتی‌های خارجی

به همکاری پردازد. این فصل در ادامه به ارتباط بخش‌های نظامی و اقتصادی پرداخته است؛ در برخی از کشورها مثل ایران، اسرائیل، مصر و ترکیه یک نوع پیچیدگی نظامی - صنعتی وجود داشته و صنایع نظامی نقش برجسته‌ای را در اقتصاد این کشورها ایفا می‌کند. نکات قابل توجه این‌که:

۱- بخش صنعت نظامی در بردارنده برخی از تعهدات تکنولوژیکی پیشرفته در این اقتصادها می‌گردد؛ ۲- این تعهدات و مقاطعه‌ها به طور منحصر در داخل بخش عمومی هستند، هر چند در ترکیه و اسرائیل برخی از آنها از طریق بخش‌های خصوصی مورد مطالعه قرار می‌گیرد؛ ۳- این حوزه‌های اقتصادی از طریق فروش تسلیحات منافع زیادی را از مبادله خارجی به ارمغان آورده است. به عنوان مثال، صادرات نظامی برای توازن پرداخت‌های اسرائیل در سال‌های زیادی مهم بوده است. به دنبال نیازهای عراق، ارزش صادرات نظامی مصر از یک میلیارد دلار در سال ۱۹۸۶ تا چهار میلیارد دلار در سال‌های ۸۹ - ۱۹۸۸ افزایش یافت. بالاخره این که این صنعت در این کشورها بخش زیادی از جمعیت مخصوصاً روستائیان را برای اشتغال جذب کرده است.

فصل چهاردهم به مهاجرت نیروی کار پرداخته است. مهاجرت نیروی کار اقتصاد سیاسی منطقه را تغییر داده است. تعداد زیادی از شهروندان کشورهای فقیرتر منطقه، محل زندگی و خانواده‌های خود را ترک می‌نمایند. عزیمت آنها به خارج، وجوه ارسالی آنها و عملکرد آنها نتایج مهمی را برای خانواده‌های آنها، روستاها، همسایگان و نیز اقتصادهای ملی به جای گذاشته است.

به اعتقاد مؤلفان کتاب، پویایی‌های مهاجرت به مثابه نیرویی برای افزایش دستمزدها و استانداردهای زندگی در حوزه‌های فقیرتر روستایی منطقه بعید است که تکرار شود. سرعت رشد جمعیت نیروی کار در این حوزه‌ها احتمالاً از تقاضاهای آتی از خارج متجاوز خواهد شد. مسائل مربوط به مازاد نیروی کار ممکن است برگشتی ایجاد کند، ولی به هر حال این تجربه حاکی از این است که اندکی از تأثیرات مهاجرت روستایی بر اقتصاد سیاسی خاورمیانه واگست ناپذیر می‌باشد.

فصل پانزدهم (فصل آخر) به منافع طبقات و دولت پرداخته است. نویسندگان چنین نتیجه می‌گیرند که خود مختاری دولت در خاورمیانه طی فرایند مداخله دولت در اقتصاد به تدریج کاهش یافته است. بر این اساس گسترش دولت منتهی به شکل‌گیری یک منطقه مدیریتی عمومی بزرگ، اگر نه یک طبقه دولت، شد. این گسترش، تقاضای زیادی را برای پرسنل آموزش دیده ایجاد کرده است. در این راستا به اندازه مقامات نظامی، مهندسان طلایه دار کارهای جدید بوده‌اند. به طور مشابهی تمرکز سرمایه در دست‌های دولت، منتهی به اشاعه و پراکندگی

سرمایه در میان تعداد زیادی از تجار وابسته (بورژوازی کمپرادور) و بخش خصوصی شده است. به اعتقاد مارکسیست‌ها، تمرکز ثروت در دست‌های این سرمایه‌داران وابسته بود که منجر به عقیم ماندن تجارب سوسیالیستی مختلف و بروز فشار برای آزادی‌سازی اقتصادی شد.

البته یک تعبیر دیگر نیز وجود دارد، بدین صورت که آزادی‌سازی را بهتر می‌توان از طریق تلاش دولت به ادعای مجدد برای کنترل اقتصاد ملاحظه نمود. این دیدگاه معتقد است که رهبری دولت پی برده است که سیستم مبتنی بر کنترل‌ها، مقررات، صدور مجوز، قیمت‌های دولتی و نرخ‌های مبادله ثابت، بسیاری از فعالیت‌های اقتصادی را به طور زیر زمینی هدایت می‌کرد؛ جایی که نمی‌توانست مورد نظارت قرار گرفته، هدایت شده و یا مالیات بندی شود، لذا به موازات رشد زیاد در حرفه‌های آموزش دیده و شهری و رقابت با دولت از نظر مهارتی، ما شاهد گسترش سریع بخش‌های خصوصی، بخش‌های صنعتی، کشاورزی تجاری، خدمات و تجارت بوده‌ایم.

هم‌گروه‌های بهره‌ور حرفه‌ای و هم‌کار آفرینان، به سازماندهی و نیز تقویت عوامل خود در ساختار قدرت دولت مبادرت کرده‌اند. آنها برای اجبار دولت در قلمروهای متعدد تقریباً توانا بوده و ممکن است در آینده‌ای نه چندان دور خود دولت را هم قبضه نمایند.

در خاتمه چند نکته در مورد ویژگی‌های

کتاب قابل ذکر است. نکته اول این که، کتاب از طریق رهیافت سیاست‌های عمومی (Policy Public) و بارویکرد «اقتصاد سیاسی» به بحث توسعه در خاورمیانه پرداخته است و رابطه ارگانیک «دولت، توسعه و طبقات» را مورد مطالعه قرار داده است. نکته دوم این که، ضمن این که منطقه خاورمیانه به صورت یک کل (به دلیل تشابهات) مورد مطالعه قرار گرفته، در ضمن به صورت مقایسه‌ای به تک تک کشورها نیز پرداخته شده است. نکته سوم این که در مورد تمرکز به هر کشوری یک بحث مفصل تاریخی از نظر اقتصاد سیاسی انجام شده است. نکته چهارم این که مطالعه اقتصاد سیاسی خاورمیانه نشانگر روندی است که در عموم کشورهای خاورمیانه از سوسیالیسم دولتی شروع شد، در مرحله دوم به کاپیتالیسم دولتی، و در مرحله سوم به انتقال (سیاست درهای باز) و اخیراً به تعدیل ساختاری منتهی شده است؛ یعنی یک سیر خطی رو به جلو داشته است.

بالاخره این که از زمان تألیف این کتاب تا کنون تحولات بسیار مهمی در منطقه رخ داده است که لزوم مطالعه‌ای مجدد را ضروری می‌سازد. آثار فرو پاشی بلوک شرق بر این منطقه، حمله عراق به کویت و متعاقب آن تهاجم نیروهای چند ملیتی برای آزاد سازی کویت و موج دموکراتیزاسیون از جمله این تحولات به شمار می‌آید.